



جامعة جدة
مركز الدراسات والبحوث
الاسلامية



مَدِيْنَةُ

سطر سطر زندگی با آیہا

مسابقہ شماره ۱۴ / دوشنبه ۶ فروردین ۱۴۰۳

سطر چهاردهم: حرف اول و آخر انبیا..... ۱۱۱

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن
هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٣١﴾ نحل | جزء ۱۴

بهارِ جان..... ۱۱۴ جوهرهٔ دعوت انبیا..... ۱۱۵

سطر پانزدهم: فاتحان تاریخ..... ۱۱۷

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٣١﴾ اسراء | جزء ۱۵

آب یا کف؟..... ۱۲۰ پیروزی یا شکست؟..... ۱۲۱

سطر شانزدهم: بزرگترین مخالفین انبیا..... ۱۲۳

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٣٣﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٣٤﴾
وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٣٥﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٣٦﴾ طه | جزء ۱۶

جای داغ..... ۱۲۶ جنود ابلیس..... ۱۲۷

سطر هفدهم: کارخانهٔ انسان سازی..... ۱۲۹

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ
وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِلَيْهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٣١﴾ حج | جزء ۱۷

باران و چتر..... ۱۳۲ الگوی تربیتی انبیا..... ۱۳۳

سَطْر هَجْدَهْم: لزوم اطاعت از پیغمبر..... ۱۳۵

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾ نور | جزء ۱۸

شاقول..... ۱۳۸ ادامۀ راه انبیا..... ۱۳۹

نگاهی به فصل نبوت و قیام..... ۱۴۱

فصل چهارم: ولایت و هم جبهگی

سَطْر نَوَزْدَهْم: اصل مترقی ولایت..... ۱۴۵

فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي
سَيَهْدِينِ ﴿۳۲﴾ شعراء | جزء ۱۹

راه یا جاه..... ۱۴۸ جمع به هم پیوسته..... ۱۴۹

سَطْر بَيْسْتَم: نفی ولایت غیر خدا..... ۱۵۱

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِئْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ
الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۵۱﴾ عنكبوت | جزء ۲۰

خانه عنكبوت..... ۱۵۴ الگوی روابط خارجی اسلامی.. ۱۵۵

سپر بیست و یکم: پیوندهای جامعه و ولای ۱۵۷

الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ
أُولِيَاءِ يَكُم مَّعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦١﴾ احزاب | جزء ۲۱

شربت نسترن ۱۶۰ مُشتی واحد ۱۶۱

سپر بیست و دوم: ولی الهی، قطب اصلی جامعه ۱۶۳

...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾
احزاب | جزء ۲۲

چشم و چشمه ۱۶۶ ولایت، الهام بخش همه ۱۶۷

سپر بیست و سوم: هم جبهه با شیطان ۱۶۹

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٣٦﴾
وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٧﴾ یس | جزء ۲۳

غلام و بیل ۱۷۲ هم جبهگی با شیطان ۱۷۳

سپر بیست و چهارم: استقامت در جامعه و ولای ۱۷۵

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا نَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا
تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٨﴾ فصلت | جزء ۲۴

فصل سخت ۱۷۸ استقامت با ابزار هجرت ۱۷۹

نگاهی به فصل ولایت و هم جبهگی ۱۸۱

فصل پنجم: معاد و مقصد

سطر بیست و پنجم: تفکیک ناپذیری دنیا و آخرت ۱۸۵

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا
نُؤِثِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٥٠﴾ شوری | جزء ۲۵

بلبل یا جغد ۱۸۸ دو روی یک سکه ۱۸۹

سطر بیست و هشتم: حقیقتی گریزناپذیر ۱۹۱

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿٣٦﴾ ق | جزء ۳۶

گل فروش مرگ اندیش ۱۹۴ قطعیست مسئله مرگ و قیامت ۱۹۵

سطر بیست و هفتم: حقیقت زندگی دنیا و آخرت ۱۹۷

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... ﴿٥٠﴾ حدید | جزء ۳۷

ماروپله ۲۰۰ تکامل زندگی پس از مرگ ۲۰۱

سطر بیست و هشتم: آمادگی و مراقبه برای مرگ ۲۰۳

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٣٨﴾ حشر | جزء ۳۸

میهمان خود ۲۰۶ اعتقاد به آخرت، ۲۰۷
تضمین کننده عمل صالح

سطر بیست و نهم: خوف از آخرت ۲۰۹

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿٦١﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ
رَبِّنَا يَوْمًا غُيُوبًا قَمَطِرِيرًا ﴿٦٢﴾ انسان | جزء ۳۹

ترش و شیرین ۲۱۲ ترس از روز حسابرسی ۲۱۳

سطر سی ام: ساخت آخرت با عمل های کوچک دنیایی ۲۱۵

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾
زلزال | جزء ۳۰

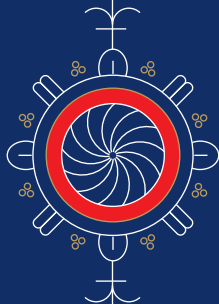
تیر پرتابی ۲۱۸ سبک تر از ذره ۲۱۹

نگاهی به فصل معاد و مقصد ۲۲۱

دفتر اول حفظ

راهنمای گام به گام حفظ ۲۲۳

مرور آیات ۲۲۸



دیباچه

انسان در طول تاریخ، تمام همتش پاسخ به نیازهایش بوده، چرا که انسان ذاتاً موجودی نیازمند آفریده شده است. خطر مهلکی که در کمین انسان است، از یک سو تشخیص نادرست نیازهایش است و از سوی دیگر تجویز پاسخ‌های نادرست به این نیازها. ارمغان انبیای الهی برای عبور دادن انسان‌ها از این گردنهٔ پرخطر، چیزی نیست مگر تعالیمی از جنس وحی الهی؛ قرآن کریم آن تحفهٔ گران‌بهای بی‌نظیر شفابخش هدایت‌کننده‌ای است که به واسطهٔ حضرت محمد ﷺ از طرف خدای متعال برای انسان فرستاده شده است. انسان به سرمنزل آرامش، اطمینان و رضایت‌مندی در این دنیا نمی‌رسد مگر به واسطهٔ استمداد و بهره‌مندی عملی از این کتاب با عظمت.

مهم‌ترین عامل عدم بهره‌مندی انسان‌ها از قرآن، طغیان‌گری آنان است. طغیانی که ریشه در احساس بی‌نیازی انسان از خداوند

دارد. آری! انسان گمان می‌کند بی‌نیاز است و عقل و توان خودش جهت مدیریت حیات دنیوی و اخروی‌اش کافی است، اما این گمان باطل است و مایهٔ تباهی و بدبختی‌اش در دنیا و آخرت می‌شود. تنها، سخن خدای متعال است که می‌تواند قلب انسان سرکش را تسخیر کند و او را نسبت به خداوند و فرامینش متواضع و خاشع نماید و در نهایت او را به بندگی خدای واحد درآورد و از قیدوبند سایر ناخدایان خدانما برهاند.

قرآن کریم، حقایقی را به انسان تعلیم می‌دهد که انسان قرن بیست و یکم، با وجود تمام پیشرفت‌های مادی بشری که به دست آورده است هیچ‌گاه توان و امکان دانستن آن‌ها را نداشته و ندارد؛ حقایقی که اگر برای انسان آشکار شود و به آن‌ها عمل کند، سبب قدرتمندی و رستگاری‌اش می‌شود. لذا فقط کسانی می‌توانند از گمراهی آشکار خارج شوند و به سوی تباهی نروند، که مورد تعلیم کتاب خدا قرار گرفته باشند.

قرآن، کتاب حکیم، کتاب کریم و کتاب هدایتی است که هرکسی با آن نشست و برخاست نماید، بینایی او افزوده می‌شود و قلب او به نور هدایت روشن و توانش برای پیمودن راه حق مضاعف می‌شود. بهره‌مندی از قرآن، فقط با انس و ارتباط مداوم با این چشمهٔ نورانی است که محقق می‌شود. حفظ قرآن شاید جزو بهترین راهکارهای ایجاد انس و ارتباط مداوم با قرآن کریم باشد. حفظ

قرآن اگر همراه با فهم و استفاده مکرر آیات در زندگی باشد، می‌تواند بهانه‌انس بیشتر ما با قرآن کریم شود. باید تلاش شود تا حفظ قرآن کریم مقدمه جاری شدن قرآن در صحنه‌های گوناگون زندگی یکایک انسان‌ها شود.

کتابی که پیش‌روی شماست با هدف تبیین و همچنین حفظ موضوعی آیات قرآن کریم نگارش شده است. در خلال صفحات کتاب، تلاش شده برخی آیات قرآن کریم تبیین گردد تا به واسطه این امر، اولاً به واجب فوری، قطعی و نیاز حتمی کشور - یعنی جهاد تبیین - پاسخ داده شود و ثانیاً انگیزه مضاعفی برای علاقه‌مندان جهت حفظ این آیات فراهم گردد.

در این کتاب، پنج مفهوم کلیدی زندگی‌ساز در نظام اندیشه اسلامی با محوریت آیات قرآن تبیین شده است. این پنج مفهوم عبارت است از: ایمان، توحید، نبوت، ولایت و معاد. از این مفاهیم حیاتی اولاً باید تصویر صحیحی در ذهن و اندیشه هر فرد و جامعه شکل بگیرد و ثانیاً نباید این مفاهیم، صرفاً ذهنی و بی‌فایده باشند، بلکه باید عامل حرکت و قیام فرد و جامعه شوند.

به منظور تبیین دقیق این مفاهیم و بیان امتدادهای اجتماعی آن‌ها، کتاب شریف و گران‌سنگ "طرح کلی اندیشه اسلامی قرآن" که بیانات استاد سید علی خامنه‌ای در رمضان المبارک سال ۱۳۵۳ شمسی در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام مشهد است، پشتیبان و رهنمای کتاب حاضر قرار گرفته است.

این کتاب از سی فراز قرآنی مرتبط با آن پنج مفهوم زندگی‌ساز تشکیل شده است که هر فراز نیز در چهار قسمت تبیین شده است: در قسمت اول، فراز محوری در بافت و سیاق آیات قبل و بعد خودش، عیناً به صورت یک صفحهٔ مرسوم قرآن کریم آورده شده است تا زمینه و سیاق آیات به خوانندگان منتقل شود.

در قسمت دوم، ترجمهٔ تدبری آن فراز بیان شده است. ترجمه‌ای که اولاً رسا و گویا و ثانیاً بر اساس فهم آیات قبل و بعدش باشد تا معنای دقیق‌تری از آیهٔ مدنظر به خوانندگان منتقل شود.

در قسمت سوم تمثیلی دلربا ناظر به هر فراز بیان شده است؛ تمثیلی که هم خواننده را به تأمل بیشتر وا می‌دارد و هم سبب ماندگاری بیشتر آن مفهوم در ذهن خواننده می‌شود. این قسمت را جناب آقای حجت‌الاسلام والمسلمین محمدرضا رنجبر با بیان و قلم شیرین خود به رشتهٔ تحریر درآورده است.

در قسمت چهارم و آخرین قسمت نیز برش‌هایی از کتاب "طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن" در نسبت با آن فراز و مفهوم کلیدی آورده شده است که از مهم‌ترین ویژگی‌های بارز بیان مقام معظم رهبری در این کتاب، تبیین امتدادهای زندگی‌ساز و کاربردی در زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد.

لازم به ذکر است که کتاب "طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن" فصل معاد ندارد، که با در نظر گرفتن نظام فکری مقام معظم رهبری

در فصل‌های پیشین، از سایر بیانات ایشان جهت تدوین فصل معاد استفاده شده است.

در این مسیر از برادر عزیز و استاد ارجمند، جناب آقای حجت‌الاسلام والمسلمین محمدرضا رنجبر تشکر و قدردانی ویژه داریم.

در پایان، این نوشتار را به حضرت زهرا، صدیقه طاهره تقدیم می‌کنیم و امیدوار گوشه‌چشمی از سوی ایشان هستیم تا ثبات قدم بیشتری جهت نقش‌آفرینی در جهاد عظیم این روزگار، که همان جهاد تبیین است، داشته باشیم.

۱۴۰۲ دی ۱۳

مصادف با ولادت حضرت زهرا علیها السلام

محمد حاجی ابوالقاسم دولابی



فصل اول

ایمان و امید



سطر اول: طرحی نو از قرآن

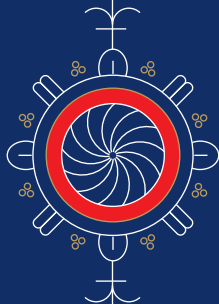
سطر دوم: دو بال ایمان و عمل

سطر سوم: ایمان آگاهانه

سطر چهارم: برتری همیشگی مؤمنین

سطر پنجم: نفی ایمان دل‌بخواهی و گاه‌گاهی

سطر ششم: نور ایمان



سطر اول

طرحی نو از قرآن

جزء ۱

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

بقره، آیه ۲

- تا به حال با قرآن زندگی کردی؟
- مشکلات خودت را با قرآن در میان گذاشتی؟
- دوست داری مزه قرآن را بچشی؟



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى

لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ

قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَئِكَ عَلَى

هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾



مفظة كلیم



قرآنت تحقیق



﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ آن کتابی است [که از سمت خدای بزرگ برای شما انسان‌ها فرستاده شده است تا بر اساس آن، زندگی دنیوی و اخروی خودتان را مدیریت کنید]. ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در آن کتاب هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ [زیرا هیچ بشری توان نوشتن و آوردن چنین کتابی را ندارد و تمامش از طرف خدای متعال نازل شده است]. ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آن کتاب با عظمت،] هدایت‌کننده انسان‌های باتقوا است. [قرآن کریم از گمراهی‌ها و تاریکی‌ها به سمت خوشبختی و نور هدایت می‌کند. آنهایی که اهل سرکشی، طغیان و گناه باشند و احساس بی‌نیازی از هدایت‌های خدا کنند، از هدایت‌های آن کتاب، بی‌بهره خواهند ماند.]





صد نامه فرستادم، صد راه نشان دادم
 یا نامه نمی‌خوانی، یا راه نمی‌دانی!
 نامه، در زبان فارسی یک معنای آن کتاب است؛ نظامی هم می‌گفت:
 ای نام تو بهترین سرآغاز بی‌نام تو، نامه کی کنم باز؟
 البته در زبان عربی، این قضیه برعکس است و کتاب یعنی نامه.
﴿ذَلِكَ أَلْكَتَبُ﴾ یعنی آن نامه‌ای که من برای تک‌تک شما نوشتم
 و چقدر رفاقت و چقدر صمیمیت در دل همین واژه نشسته است!
 محتوای نامه هم، حرف‌هایی است که اگر نمی‌گفتم از کف تو
 می‌رفت، حرف‌هایی که **﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾** است، یعنی
 اصلاً نمی‌توانستی بدانی! من یک چنین حرف‌هایی با تو در میان
 گذاشتم. درست مثل همان کارهایی که در عالم طبیعت کردم؛
 گندم را آفریدم، چون آفرینش گندم کار تو نبود. اما دیگر این گندم را
 آرد، و آرد را نان، و نان را لقمه نکردم و لقمه را در دهان تو نگذاشتم؛
 در عالم حقیقت هم، دقیقاً به همین روال و منوال رفتار نمودم.
 حرف‌هایی با تو در میان گذاشتم که برای تو حکایت همان
 دانه‌های گندم را داشت. پس حال که چنین است، **﴿خُذِ أَلْكَتَبَ**
بِقَوَّةٍ﴾ این نامه را خوب بگیر و سخت به کار ببند!



۱. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۲. سوره مریم، آیه ۱۲.



طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است.^۱ قرآن - سند قاطع و تردیدناپذیر اسلام - در بیشترین موارد، سهمی در روشنگری و راهگشایی نیافته و به جای آن، دقت‌ها و تعمقات شبه عقلی یا روایات و منقولات ظنی - و گاه با اعتباری بیشتر - میدان‌دار و مسئول شناخته شده و بالنتیجه، تفکرات اعتقادی جدا از قرآن و بی‌اعتناء به آن، نشو و نما یافته و شکل گرفته است.^۲

شاید همین بی‌ارتباطی و بی‌اعتنایی یا احساس بی‌نیازی یا نومیدی از امکان استفاده‌ای صحیح - که هریک به نوبه خود، معلول عوامل خاص است - موجب آن گشته که تدبیر در آیات قرآن، جای خود را به قرائت و تلاوتی سطحی و سرسری و فاقد نتیجه و ثواب دنیوی و یکسره برای پاداش و جزای اخروی داده و کتاب کریم الهی دست‌مایه عوامی‌ها و عوام‌فریبی‌ها بشود.^۳

به قرآن مراجعه کنید. سعی کنید با قرآن آشنا بشوید. سعی کنید محتاج این نباشید که آیه‌هایی را من بیایم برایتان معنا کنم. خودتان را به این گنج بی‌پایان و دریای بی‌کران نزدیک کنید. بنده

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، مقدمه، ص ۳۶.

۲. همان، مقدمه، ص ۳۷.

۳. همان، مقدمه، ص ۳۷.



مکرر این توصیه را کردم و هر وقتی که این توصیه را نمی‌کنم، احساس می‌کنم باری بر دوش من است. اولاً احساس وظیفه می‌کنم به شما بگویم لازم است به قرآن مراجعه کنید.^۱

وای به حالت! وای به حال آن‌هایی که مردم را از قرآن دور می‌کنند، از قرآن می‌زمانند، به بهانه‌ها و معاذیر گوناگون نمی‌گذارند مردم قرآن را باز کنند به قصد فهمیدن! وای به حالشان!^۲

همان طوری که پیغمبر خدا فرموده است: "فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ" "آن روزی که فتنه‌ها مثل پاره‌های شب سیاه بر زندگی شما سایه بيفکنند، بر شما باد به قرآن!" کی است آن روز؟ فتنه‌های تاریک مثل شب را نمی‌بینیم؟ راه‌های عوضی را در مقابل چشم‌های نابینا و نزدیک‌بینمان مشاهده نمی‌کنیم؟ دزدان و غول‌ها و راهزن‌ها را از هر سویی و به هر شکلی، چشم بینا نمی‌بینند؟ پس کی باید به قرآن رجوع کرد؟ برای کی است؟ برای وقتی که امام زمان بیاید؟! او که خودش قرآن ناطق است. امروز روزی است که به قرآن مراجعه باید بکنیم.^۳



۱. همان، جلسه ۱۱، ص ۳۹.
۲. همان، جلسه ۱۱، ص ۳۹.
۳. همان، جلسه ۱۱، ص ۳۱۰.

سطر دوم

دو بال ایمان و عمل

جزء ۲

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ
يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

بقره، آیہ ۲۱۸

● دلت پاک باشد، چرا این همه زحمت؟!



كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ وَهُوَ كَرِهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
 وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ
 قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ
 الْقِتَالِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ
 اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ
 فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ
 رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ
 وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا
 أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ
 كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾



حفظ كليم



قرآنت تحقیق



﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ قطعاً آن کسانی که ایمان آوردند؛ [یعنی ایمان قلبی و باطنی آوردند و به خدا در هر شرایطی اعتماد کرده و باورشان را حفظ کردند] ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا﴾ و آن کسانی که هجرت کردند؛ [یعنی ایمانشان صرفاً یک اعتقاد قلبی نبود، بلکه به عمل تبدیل شد] ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ﴾ [و در یک کلام،] آن مؤمنانی که اهل مبارزه خستگی ناپذیر در راه خدا باشند؛ ﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ آن مؤمنان، باید انتظار رحمت ازسوی خدای متعال را داشته باشند؛ همان خدایی که بسیار آمرزنده و مهربان است. [رحمت خدا نصیب کسانی می‌شود که علاوه بر ادعای ایمان قلبی، اهل عمل بر اساس ایمانشان هم باشند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم



عطر را بر تن بزن، بر جان بمال
خوش‌رایحه‌ترین عطر، درون شیشه و در جیب بغل باشد، چه
فایده؟! چه حاصل؟! عطر را باید به تن زد و به جامه؛ یعنی باید
یک ظهور و بروز و نمود و نمایشی داشته باشد، تا هم خود نصیبی
برده و هم دیگران بهره‌ای ببرند.

و ایمان، دقیقاً شبیه به همان عطر دل‌انگیز و دل‌آویز است؛
پس اگر تنها گوشه‌ی دل باشد، هیچ قدر و قرب و قیمتی ندارد. ایمان
باید نه تنها در ذهن و ضمیر تو، بلکه باید در زندگی تو، ساری، جاری،
پیدا و پدیدار باشد. از جمله نموده‌های ایمان هم، کوچ کردن است یا
به تعبیر قرآن کریم هجرت.

هجرت یا کوچ هم، الزاماً از شهری به شهری رفتن نیست، بلکه
گاه باید از شغلی به شغلی کوچ کرد، اگر به پاکی و پاکدامنی
انسان آسیب می‌زند. گاهی باید از کنار رفیقی کوچ کرد، اگر رشدی
برای آدمی به همراه نداشته باشد. و گاهی از کانالی به کانالی، از
صفحه‌ای به صفحه‌ای، از فکری به فکری، از خیالی به خیالی و از
کتابی به کتابی. این‌ها، همه از نموده‌های کوچ و یا هجرت است که
خود از نشانه‌های ایمان به شمار می‌آید.





مسئله این است که ایمان برطبق فرهنگِ غیر قابل تردید قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور، و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شعا‌عش مشهود نیست، این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست.

اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس پیش از آنکه بندگان پرمرد‌عای پروردگار و فرزندان پُرناز و افادۀ آدم به این سرزمین خاکی بیایند، سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود؛ اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا به‌کار می‌آیند، یعنی در هنگام انتخاب، در هنگام تعیین راه‌نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد. این ایمان در همان دل ماند.^۱

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمۀ ایمان کافی بود، من می‌گویم اول مؤمن به پیغمبر، ابولهب بود!^۲ من می‌گویم اگر او مؤمن نیست، به دلیل اینکه این ایمانش، این قبولش، این تصدیقش با تعهدهای متناسب همراه نبوده، آیا ما مؤمنیم؟ درحالی‌که تصدیق ما هم با تعهدهای متناسب همراه نیست.^۳

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۴، ص ۱۱۴.

۲. همان، جلسه ۴، ص ۱۱۵.

۳. همان، جلسه ۴، ص ۱۱۶.



سالیانی است، و سالیان دراز، روی مغزها دارند کار می‌کنند تا بگویند اسلام منهای عمل، ایمان بدون عمل، در دل محبت و ایمان و باور و نه در عمل، حرکت و تلاش و اثر، سال‌هاست به ما این را می‌خواهند بیاورانند، و قرآن همچنان ندایش بلند و زنده و شاداب است که ﴿...وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾^۱، آن کسانی که این کارها را ندارند، مؤمن نیستند، ایمان ندارند.^۲

[هجرت هم یک نمونه عالی عمل بر اساس ایمان است.]
هجرت کردن یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند تهران مثلاً مانند؟ از شهری به شهری مهاجرت کردند و بس؟! نه، اولاً هجرت کردن به معنای یک‌باره از همه چیز دست‌شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی، به خاطر قبول تعهد در مجموعه تشکیلات جامعه اسلامی محسوب می‌شود.^۳



۱. سوره نور، آیه ۴۷.
۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۴، ص ۱۲۲.
۳. همان، جلسه ۴، ص ۱۲۸.

سطر سوم

ایمان آگاهانه

جزء ۳

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ ۚ وَكُتُبِهِ ۚ وَرُسُلِهِ ۚ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ ۚ وَقَالُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

بقره، آیه ۲۸۵

- ایمانت را از کجا آوردی؟
- چه قدر برای ایمانت استدلال و منطق داری؟
- ایمانت مقلدانه است یا آگاهانه؟



وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنِمْ مَقْبُوضَةً فَإِنْ
 مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فَايُودِ الَّذِي أَوْثِنَ أَمَانَتُهُ وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ
 وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ إِيَّاهُمْ قَلْبُهُ وَاللَّهُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ
 تُبَدُّ وَمَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ
 لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٣﴾
 ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمِنَ بِاللَّهِ
 وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَانْفِرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ
 وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
 ﴿٢٨٤﴾ لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ
 وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
 رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاغَةِ لُنَابِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْنَا
 وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٥﴾



حفظ کتبم



قرآنت تحقیق



﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ رسول الله [خود نیز به عنوان رهبر،] به آنچه بر او از سوی پروردگارش نازل شده، ایمان و اعتماد کامل دارد. ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ و مؤمنان هم، مانند رسول الله ایمان دارند، همه مؤمنان به خدا و ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارند. ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ [و براساس ایمان استوارشان گفتند:] میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم، [همه پیامبران در یک مسیرند و اتفاقاً سخن ما به پیروان دیگر پیامبران این است که از مسیر پیامبر خودتان منحرف شده‌اید؛ بیاید با هم، مسیر صحیح پیامبران را ادامه دهیم.] ﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ و مؤمنان گفتند: به گوش جان شنیدیم و آگاهانه فهمیدیم و اطاعت کردیم؛ ﴿عُفِّرَانَكَ رَبَّنَا﴾ پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم ﴿وَالِيكَ الْمَصِيرُ﴾ و سرانجام همه، به سوی توست.



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم



ما که کورانۀ عصاها می‌زنیم لاجرم قندیل‌ها را بشکنیم شنیدن حرف‌های نشنیدنی و نشنیدن حرف‌های شنیدنی، آفت جان‌سوز روزگار ماست. متأسفانه آدم‌ها به جای اینکه قلک‌های سکه باشند، آن هم سکه‌های طلا، خمره‌های دوریالی‌اند؛ پُرند اما پُر از حرف‌های کم‌بها و بی‌ارزش. یعنی می‌شنوند چیزهایی را که هیچ ارزش شنیدن ندارند و نمی‌شنوند آنچه را که باید بشنوند! و از شکوه‌های اهل دوزخ، شکوه از نشنیدن است و می‌گویند: **﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾** اگر می‌شنیدیم، یعنی نشنیدیم و نگرفتیم، در نتیجه گرفتار آمدیم.

در نقطه مقابل ایشان، اهل ایمانند که تمام هنرشان در شنیدن است. یعنی سراپا هوش و گوشند **﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا﴾** گفتند شنیدیم و شنیده‌ها را هم نشنیده نگرفتیم؛ بلکه **﴿وَأَطَعْنَا﴾** یعنی به کار بستیم و با همین کار، بار خود را بستند.





ایمان یک خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان و دنباله روان آن‌هاست. ایمان داشتن، باور داشتن به رسالت خود. فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاست‌مدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند راهرو این راه، به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، با همه وجودش صمیمانه مؤمن است؛ درحالی‌که سیاست‌مداران عالم، احياناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند؛ اما به آنچه می‌گویند، ایمان یا ایمان به قدر لازم ندارند!^۱

ایمان دو جور است: یک جور ایمان مقلدانه، متعصبانه. چون پدران و بزرگ‌تران باور کرده بودند، ما هم باور کردیم. چون در کتاب ما، در حوزه دین ما، این جور می‌گویند، ما هم این جور می‌گوییم؛ ولو تو دلیل بیاوری، بی خود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم. این هم یک نوع ایمان است؛ اما ایمانی است یا از روی تقلید یا از روی تعصب. دو جور است: یا از روی تقلید است، مثل عامه مردم. از نوع مردم اگر بررسی "آقا، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟" هیچ نمی‌دانند. هیچ نمی‌دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم کوچه بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است، این هم می‌گوید پیغمبر حق است!^۲

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۳، ص ۸۹.

۲. همان، جلسه ۳، ص ۹۷.



مثل همین ایمان مقلدانه است ایمان متعصبانه که بعضی‌ها حاضرند العیاذ بالله، به پیغمبرهای دیگر بی‌احترامی کنند، برای خاطر دل خوشی پیغمبر ما! خیال می‌کنند در ملکوت اعلی هم میان پیغمبران تناقض هست.^۱ این ایمان متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است و تعصب می‌دانید، یعنی جانب‌داری بدون دلیل، جانب‌داری از روی احساس، نه از روی منطق.^۲

[جور دوم،] ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی‌ست که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد، برای نگه‌داشتنش باید بگوییم روزنامه نخواند، فلان کتاب را نخواند، در کوچه بازار راه نرود، با فلان کس حرف نزند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند، تا بماند؛ این ایمان متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی لازم است که آن چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت‌ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود.^۳



۱. همان، جلسه ۳، ص ۹۸.

۲. همان، جلسه ۳، ص ۹۸.

۳. همان، جلسه ۳، ص ۱۰۱.

سطر چهارم

برتری همیشگی مؤمنین

جزء ۴

وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

آل عمران، آیه ۱۳۹

- حسرت دیروز و ناامیدی نسبت به فردا را چه می‌کنی؟
- دلیل عدم موفقیت‌ها را چه می‌دانی؟



* وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
 السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ الَّذِينَ يُفْقُونَ فِي
 الْبَرِّ وَالْبَرِّ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ
 النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
 فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ
 وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ
 يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّةٌ
 تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
 ﴿١٣٦﴾ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ
 كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ
 لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ
 مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ إِنْ يَمَسَّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ
 مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمُ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾



مغفرتكم



قرآنت تحقیق



«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا» نه درباره آینده نگران و ناامید باشید و نه برای گذشته حسرت‌زده و ناراحت، «وَأَنْتُمْ أَلْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» چراکه شما همیشه برتر و پیروزید؛ به شرطی که مؤمن واقعی باشید. [چون سنت قطعی این است که اگر به خدا اعتماد داشته باشید و طبق دستورات او عمل کنید، هیچ‌کس نمی‌تواند شما را شکست دهد و خدا نیز این اعتمادتان را ضایع نمی‌کند. اما اگر سست شوید یا ایمانتان ضعیف شود، لزوماً برتر نخواهید بود و با شکست خوردن، ناراحتی و ناامیدی‌تان بیشتر می‌شود. پس در هیچ حالتی نمی‌توان به دلیل سستی و خستگی و به امید راحتی مقطعی بیشتر، دست از استقامت در مسیر خدا برداشت.]





آدمِ بزرگ، پایین هم بنشیند، از همان جا چای را توزیع می‌کنند! این یعنی آدم‌ها هستند که به جا، جایگاه می‌بخشند. یعنی اگر پایین باشند، پایین، بالاست و اگر در بالا نباشند، بالا، پایین است. و تو گویی این آدم‌ها هستند که بالا و پایین‌ها را، بالا و پایین می‌کند.

و ایمان عین همان بزرگ است. با هر که باشد، بزرگ، و هر کجا باشد، بالاست و با هر که نباشد، کوچک و هر کجا نباشد، پایین است. به همین خاطر خداوند به شکست‌خوردگان جنگِ اُحد که به ظاهر پیروز نبودند و به ظاهر پایین می‌نمودند می‌گوید: ﴿وَأَنْتُمْ أَلْأَعْلَوْنَ﴾ شما بالا‌اید، اگر اهل ایمان باشید. یعنی اگر اهل ایمان باشید، پایین هم باشید بالا‌اید، و اگر نباشید، بالا هم باشید پایین‌اید. پس کسی که بویی از ایمان برده باشد و از اهالی ایمان باشد، نباید سستی کند ﴿وَلَا تَهِنُوا﴾ چون از سازی که تارهای سستی داشته باشد، نوا و نغمهٔ خوشی به گوش نمی‌رسد. و آن چیزی که ساز وجود آدمی را کوک می‌کند، ایمان است. کسی که بوی ایمان با خود دارد، نباید کمترین حزن، اندوه و نگرانی به خود راه دهد ﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾ غمین و محزون نباشید.

غصه در آن دل بود کز هوس او تهیست

غم همه آنجا رود، کان بت عیار نیست





قرآن تمام آن چیزهایی که عناصر و عوامل سازندهٔ سعادت و خوشبختی محسوب می‌شوند، این‌ها و ده‌ها چیز غیر از این‌ها را به آدم‌های باایمان نوید می‌دهد.^۱

اینکه در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد، این هم یک شرط دیگر سعادت، خوشبختی و کامیابی است. البته مادی به خدا معتقد نیست؛ اما ما با مادی اسم خدا نمی‌آوریم؛ می‌گوییم آقا شما در این تلاش مادی‌تان، در این تلاش اجتماعی‌تان، در این جهادتان که دارید انجام می‌دهید، اگر بدانید یک نیرویی فرضاً ماورای نیروی ماده و طبیعت هست و آن نیرو با شما همراه است، این چطور است؟ یک چنین چیزی داشته باشید شما، یک چنان کمک و یاور و مددکاری برای خود فرض کنید، این چطور است؟ می‌بینید برق از چشمش می‌پرد، می‌گوید بسیار خوب است. چقدر جالب است که انسان نیرویی ماورای نیروی ماده و مادیات، پشتیبان خود داشته باشد که وقتی با دشمن‌ها و دشمنی‌هایشان، توطئه‌هایشان، دسیسه‌هایشان، جلادی‌هایشان روبه‌رو می‌شود، معتقد باشد و بداند که آن نیروی ماورای ماده، کمک‌کار و حامی اوست. منتها مادی اسم خدا را بلد نیست، اعتقاد به خدا ندارد، اگرچه یقین هم

۱. طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن، جلسهٔ ۶، ص ۱۷۵.



به نبودن خدا ندارد. اما الهی که یقین دارد به وجود آن چنان قدرت مسلط و مصیطری، ماورای تمام این پدیده‌ها و متکی به اوست، ببینید چقدر در راه سعادت تندروتر و جالب‌تر حرکت می‌کند. و اینکه بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف برتری و رجحان داشته باشد، بداند که بالاخره برتری و رجحان و ارجحیت برای اوست. این هم خودش تأثیر عجیبی دارد در اینکه بتواند انسان، این راه را با سهولت بیشتری طی کند و اینکه بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کنندهٔ تلاش اویند، پیروز گردد. آدم همهٔ این تلاش‌ها را بکند، بعد هم شکست بخورد؟! اینکه به سعادت نمی‌رسد پس یکی از مهم‌ترین عناصر سعادت‌مندی یک انسان این است که آخرش پیروز بشود. غیر از این است مگر؟ مگر مکتب‌های دنیا برای پیروزی نمی‌کوبند؟ پس یکی از عناصر و عوامل سعادت انسانی، فردی، اجتماعی و گروهی، این است که در مواجهه با دشمن‌ها، بالاخره بر آن‌ها پیروز بشود.^۱



سطر پنجم

نفی ایمان دل بخواهی و گاه گاهی

جزء ۵

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

نساء، آیه ۶۵

● کدام دستورات خدا را عمل می‌کنی؟ سخت یا آسان را؟



با توجه به دشواری بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

❖ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ
 سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ بُدُوْا خَيْرًا أَوْ تَخَفُوْهُ أَوْ تَعَفَوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
 وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ
 بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ
 سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا
 مُّهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ
 مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ ط وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
 ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ
 سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا إِنَّا لِلَّهِ جَهْرَةٌ فَأَخَذَتْهُمُ
 الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
 الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ ؕ وَإِنَّا لَمُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾
 وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ مِثْقَالَ قِهْمٍ وَقُنَّا لَهُمْ اذْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
 وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِثْقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾



عفة كليم



قرآنت تحقیق



﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ همانا کسانی که [منافقند و] به خدا و پیامبران‌ش کفر می‌ورزند، [هرچند در ظاهر ادعای ایمان دارند اما واقعاً مؤمن نیستند] ﴿وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ و می‌خواهند بین خدا و پیامبران‌ش دوگانگی ایجاد کنند و [به همین خاطر می‌گویند: بعضی از دستورات پیامبر، از سوی خدا نیست؛ تا بتوانند از بعضی دستورات دین اطاعت نکنند] ﴿وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾ [و در نتیجه] می‌گویند به بعضی [از دستورات دین] ایمان می‌آوریم و به بعضی کفر می‌ورزیم. [هرجا دین به مذاقشان خوش نیاید آن را کنار می‌زنند!] ﴿وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ و [به این صورت] می‌خواهند بین ایمان و کفر، مسیری برای خودشان دست و پا کنند؛ ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ حَقًّا﴾ اینان حقیقتاً کافرند [و مسیرشان کاملاً مسیر کفر است نه چیزی میان ایمان و کفر] ﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِمًّا﴾ و برای کافران، عذابی دلیل‌کننده آماده کرده‌ایم [که چون اینها هم کافرند، شاملشان می‌شود. چیزی میان ایمان و کفر، با دین سفارشی نداریم. یا باید بندهٔ خدا باشیم و دین را در هر حالتی اطاعت کنیم و یا کافریم.]





قرآن، باغ گُل است، باغ گلی که اجازه گل چیدن را دارید، اما اجازه گل چینی نه! به این معنا که هر آیه ای که با ذوق و ذائقه شما خوش آمد، برداشته و هر آیه ای که خوش نیامد، فرو بگذارید. یا به قول

قرآن کریم ﴿نُؤْمِنُ بَبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾

و دیگر آنکه حرف اول را تو می زنی، اما حرف آخر را رسول؛ یعنی سخن او باید تراز و ترازوی تو باشد. درست مثل شاقولِ بنا که حرف آخر را همان شاقول می زند. اگر گفت دیوار کج است؛ یعنی دیوار کج است، هر چند عالم و آدم بگویند راست است. به قول حافظ:

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارند، چاره نیست

و تو باید در برابر رسول و پیغام رسان حق، حقیقتاً بگویی:

حُکم آنچه تو فرمایی، ما بنده فرمانیم





تعهدات یک فرد مؤمن، گاه‌گاهی و دل‌بخواهی نیست. این جور نیست آن‌کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و سود و بهره‌ شخصی تجاوزکارانه خودش ایجاب کرد، مؤمن باشد؛ هر جا به نام ایمان و به تظاهر به عمل توانست بر خر مُراد سوار شود، اسم از ایمان و عمل بیاورد؛ اما در آن مواردی که ایمان و عمل برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نمی‌کند، از نام اسلام و نام ایمان و از عمل به تعهدهای ایمانی روگردان باشد.^۱

آن‌کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره‌ ببرد، در مقابل همه‌ احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه‌ جا باید احساس تعهد کند.^۲

ایمان به پیغمبر و شهادت به اینکه من مُقر به رسالت پیامبرم، این تعهد را می‌آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت بکنم. اگر من به این معنا مُقر و معترفم، اگر این تعهد را قبول دارم، دیگر معنا ندارد که آن‌وقتی که مواجه می‌شوم با یک "پدیده‌ کوچک" که برخلاف مشی پیامبری است، برخلاف راه پیامبر خداست، در مقابل آن، رگ‌های گردنم را آن‌چنان پرکنم، مشت‌هایم را آن‌چنان گره‌ کنم، نمایش یک مسلمان، اما وقتی با یک پدیده‌ بزرگ‌تر، ولی

۱. طرح کلی اندیشه‌ اسلامی در قرآن، جلسه‌ ۵، ص ۱۳۵.

۲. همان، جلسه‌ ۵، ص ۱۳۶.



پردردسرتتر که باز در خلاف مسیر و جهت نبوت و رسالت است
روبه‌رو شدم، مسئولیتم را فراموش کنم.^۱
قرآن در مقام توبیخ بنی‌اسرائیل می‌فرماید: "به بعضی از دین
ایمان دارید، به آنجاهای بی‌دردسر، راحتش مؤمنید و متعهد؛
به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟! بی‌عقیده‌اید؟! مگر می‌شود
این جور چیزی؟ مگر می‌توان تفکیک قائل شد میان دو سخن و دو
فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته است.^۲



۱. همان، جلسه ۵، ص ۱۳۷.

۲. همان، جلسه ۵، ص ۱۳۸.

سُطْر ششم

نور ایمان

جزء ۶

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا

نساء، آیه ۱۷۴

● در یک شب بسیار تاریک، وسط بیابان، فقط با یک
شمع کوچک، چه می‌کنی؟ می‌ایستی یا حرکت می‌کنی؟



يَا هَلْ الْكِتَابِ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
 إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ
 أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ
 انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ
 لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
 ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا
 الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ
 فَسَيَحْشُرُهُمُ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَمَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَا
 الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
 وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾
 فَمَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ
 فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾



مفتي كليم



قرآنت تحقیق



﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ ای مردم! ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلیل قاطعی، [یعنی قرآن، برای اتمام حجت و هدایت شدنن] از سوی پروردگارتان آمد. [این قرآن اتمام حجت می‌کند و بهانه‌ای برای هدایت‌نشدن باقی نمی‌گذارد] ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا﴾ و برای شما، نور مورد نیاز برای روشن ساختن مسیر زندگی‌تان نازل کردیم [که این نور، همان قرآن است]، ﴿مُتَّبِعًا﴾ نوری واضح و روشن‌کننده. [هدایت قرآن مثل نور است و برای کسانی مفید خواهد بود که ایمان واقعی داشته باشند. نور ایمان به قرآن، در هر نقطه‌ای از مسیر، ادامه مسیر را روشن می‌کند و نیازی نیست -جز به اجمال در تعیین هدف و نوید آرمان‌ها- همهٔ جزئیات مسیر را از اول نشان دهد].



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم



فیل اندر خانه ای تاریک بود

مردمی که فیل ندیده بودند، قرار شد فیل را در تاریکی لمس و برای دیگران توصیف کنند. اولی پشت فیل را لمس کرد و گفت: فیل یک تخت است! دومی: بادبزنی است! او گوش را لمس کرده بود.

سومی: ستون! و چهارمی: ناودان!

فیل اما، هیچ کدام نبود، و هیچ یک فیل را نفهمیده بودند؛ چرا؟ چون از نور خبری نبود.

در کف هر یک اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی
 حال قصهٔ این عالم و حقایق آن، همان قصهٔ تاریکخانه و فیل
 است و تمام اختلافات بشر ریشه در نبود شمع دارد و تا شمعی در
 کف نباشد، همین ماجرا جاری است و همین آتش و همین کاسه.
 و آدم‌ها از حقایق عالم همان قدر فاصله دارند که آن جماعت
 از حقیقت فیل؛ مگر کسانی که با کلام و کتاب خدا حشر و نشری
 داشته باشند.

قرآن در این تاریک‌خانهٔ عالم، درست وصف و مثال همان شمع
 در آن خانهٔ تاریک را دارد؛ لذا فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا﴾.





خیلی چیزها نمی‌گذارد که انسان بفهمد. غرور انسان نمی‌گذارد انسان بفهمد. جهالت‌ها نمی‌گذارند انسان ببیند و بفهمد. پندارها و خرافات نمی‌گذارند یک انسان یا یک ملت، حقیقت را درک کند و بفهمد. نظام‌های جائزانه نمی‌گذارند که انسان‌ها بفهمند و بدانند. حجاب‌ها و مانع‌های گوناگون، از درون و از برون، مانع می‌شوند از اینکه انسان، گوهر عقل و خرد خداداد را به کار بیندازد و بداند و بفهمد. او را در ظلمت نگه می‌دارند. انسان را در زندانی از تاریکی‌ها می‌نشانند. او را از نور، از فروغِ درک و فهم صحیح دور نگه می‌دارند.

یکی از ارکان خوشبختی انسان و از عناصر سعادت انسان این است که انسان از این ظلمت‌ها، از هرآنچه برای او ظلمت می‌آفریند، نجات پیدا کند و به نور و فروغ حقیقت راه پیدا کند و شعاعی از نور حقیقت بر دل او بتابد. پس اول، هدایت لازم است به آن معنایی که توضیح داده شده؛ دوم، نور لازم است، و این‌ها دو چیزند.^۱

در قدم اول، هیچ‌یک از رهبران و بزرگان و راهروان و دنباله‌روان نمی‌دانستند قدم دهم چیست. بنده گاهی مثال می‌زنم: می‌گویم در یک بیابانی که فرض کنید ده‌ها کیلومتر یا بیشتر، طول و عرض

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۶، ص ۱۶۸.



این بیابان است، در یک شب تاریک و مُظلم، نه ماهی، نه ستاره‌ای، جناب‌عالی دارید تنها راه می‌روید، یک دانه چراغ‌قوه کوچک، یک لامپ نمره پنچ کوچک، یک شمع کوچک هم در دست است. به شما بگویند آقا، با این شمع باید تا آخر آن بیابان بروی. شما یک نگاهی می‌کنی، می‌گویی آقا، این شمع من تا شعاع یک متر را بیشتر روشن نمی‌کند. من همهٔ این ده کیلومتر را با همین یک شمع بروم؟ این شمع من فقط یک متر را روشن می‌کند، من ده کیلومتر بروم؟ این یک منطقی است که آدم بی‌اطلاع، بی‌تجربه، ناوارد، ممکن است داشته باشد. جوابش چیست؟ جواب این منطق کور چیست به نظر شما؟^۱

همین یک متری که روشن هست برو، همین یک قدمی که می‌توانی برداری و می‌دانی کجا می‌گذاری بردار، اگر یک قدم دیگر درمقابلت روشن نشد، نرو؛ اگر شد، باز هم برو. خواهی دید که تا آخر بیابان، تدریجاً روشن خواهد شد و تو این راه را خواهی پیمود و به منزل خواهی رسید.^۲



۱. همان، جلسهٔ ۶، ص ۱۷۷.

۲. همان، جلسهٔ ۶، ص ۱۷۷.

خلاصه فصل



نگاهی به فصل ایمان و امید

تنها راه نجات انسان برای گذر از گردنه‌های سخت دنیا، بهره‌مندی از تعالیم وحی الهی در زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد. قرآن کریم، آن گنج بی‌پایان و اکسیر اعظمی است که موجب حرکت به سمت زندگی عزتمندانه در دنیا و آخرت می‌شود.

نقطه آغاز حرکت و قیام هر فرد و جامعه، ایمان است. ایمان یعنی پذیرش و پایبندی انسان به آنچه که برای آن و در راه آن سعی و مبارزه می‌کند. بدون ایمان، هر قیامی ناپایدار و بی‌فرجام و هر قیام‌کننده‌ای دل‌مرده و بی‌نشاط است. تأکید قرآن کریم بر روی "ایمان" و معرفی آن به عنوان برترین خصلت‌های آدمی، از توجه به همین نکته سرچشمه می‌گیرد.

اما ایمان واقعی چیست؟ آن وقتی ایمان راستین در کسی وجود دارد که بر اساس آن ایمان "عمل" کند. به بیان دیگر، متن زندگی فرد مؤمن، از غیرمؤمن کاملاً متفاوت است. شعاع ایمان باید در اعضا و جوارح انسان بلکه بالاتر، باید در نظامات اجتماعی جامعه انسانی ظاهر شود.

این ایمان نباید تقلیدی و یا از روی تعصب باشد؛ بلکه باید کاملاً آگاهانه و بر پایه تفکر و ادله روشن باشد. ایمانی ماندگار است که با استدلال حاصل شده باشد. در غیر این صورت با کوچکترین شبهه از بین می‌رود.



این مؤمنان هستند که در مقابل دشمنانشان و کارشکنی‌های آنان همیشه برترند. در واقع شکست‌ناپذیری و قدرتمند شدن، یکی از ثمرات ایمان حقیقی است.

البته یکی از مهم‌ترین آفات ایمان، ایمان گاه‌گاهی و دل‌بخواهی است. کسی که دنبال راحتی در دنیا باشد، دستورات سخت را از آسان تفکیک می‌کند و فقط به آن‌هایی عمل می‌کند که خطری برای دنیایش نداشته باشد! اگر کسی ایمان واقعی داشته باشد، هیچ‌گاه در بن‌بست باقی نمی‌ماند و همیشه راه خروج را پیدا می‌کند. این به آن معنا نیست که مؤمن در ابتدای مسیر، تمام راه رسیدن به مقصد را درک می‌کند بلکه مقصود این است که او در هر کجای مسیر که باشد، با نور ایمان، حداقل گام بعدی خود را می‌یابد. این هدایتی است که فقط نصیب مؤمنین می‌شود.



فصل دوم

توحید و جهاد



سطر هفتم: تنها قدرتمند عالم

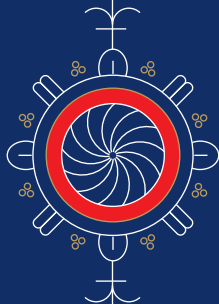
سطر هشتم: توحید در زندگی

سطر نهم: عبادت انحصاری خدا

سطر دهم: اطاعت انحصاری خدا

سطر یازدهم: جامعه توحیدی

سطر دوازدهم: تأثیرات روانی توحید



سطر هفتم

تنها قدرتمند عالم

جزء ۷

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَاعَبُدُوهُ
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

أنعام، آیه ۱۰۲

● چند قدرتمند در دنیا می‌شناسی؟

● تا چه حد قدرت دارند؟

● می‌شود تمام کارها را با او بست؟



ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
 وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١١٢﴾ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ
 الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١١٣﴾ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ
 فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ
 ﴿١١٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نَصْرَفُ الْأَيَّاتِ لِيَقُولُوا ادْرَسَتْ لِيُنَبِّئَنَّهُ لِقَوْمٍ
 يَعْلَمُونَ ﴿١١٥﴾ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١١٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ
 عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١١٧﴾ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيْنًا
 لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ آيَةٌ
 لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْأَيَّاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا
 جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١١٩﴾ وَنَقَلِبْ أَقْدَانَهُمْ وَابْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ
 يُؤْمِنُوا بِهٖ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٢٠﴾



صفحة كريمة



قرآنت تحفيق



﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ خدا [یی با این عظمت که نشانه‌های عظمتش در آیات پیشین بیان شده،] پروردگار شماست [و با این عظمت، دیگر جایی برای دل بستن به دیگران و شریک گرفتن در عبادت باقی نمی‌گذارد.]. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ غیر از خدای متعال، هیچ‌کس دیگری این شأنیت را ندارد که حیران و خاضع در برابر او شوید. ﴿خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ﴾ اوست که همه چیز را آفریده [و بقیه مخلوق او هستند،] پس باید او را پرستید. [لذا هیچ انسانی نمی‌تواند خودش را در مخلوق بودن، بالاتر از دیگر انسان‌ها بداند تا به واسطه آن برتری، پرستیده شود.]. ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ و او عهده‌دار همه چیز است. [همه می‌توانند بدون ترس از وجود معارض یا شریک، با خیال راحت به او تکیه کنند.]





بذری در بند خاک

تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

بنده من شو و برخور ز همه سیم تنان

یک بذر گل به هرچه بخواهد می‌رسد، به ریشه، به ساقه، به برگ، به گلبرگ، غنچه، گل، رنگ، عطر، جمال، لطافت، طراوت، حیات اما به شرط آنکه در بند خاک، و بندهٔ خاک باشد! همان خاکی که اگر هست و هرچه هست از اوست و هرچه بخواهد در اوست، و مبدأ و منشأ، اوست. پس در بند بودن همان و برخورداری هم همان.

و قصهٔ آدمی و خداوند دقیقاً یک چنین قصه‌ای است، آدمی گُل نمی‌کند، به گُل نمی‌نشیند، و گُلی به سر نمی‌زند مگر آنکه در بند و بندهٔ خدا باشد؛ لذا فرمود: ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾ بندهٔ او باشید.

همو که نه تنها آفریدگار شما، بلکه آفریدگار همه و همه چیز است، ﴿هُوَ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ همو که شما دست‌پروردهٔ او ییید ﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ همو که نگهبان و نگهدار عالم و آدم است ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾.





توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده و به تعبیری دارای یک روح پاک و لطیف است.^۱ وقتی که یک مسلمان از دیدگاه اسلام به این عالم نگاه می‌کند، این عالم را یک موجود مستقلی نمی‌بیند؛ بلکه یک موجودی می‌بیند وابسته به یک قدرت بالاتر.^۲

خدا کیست؟ آن موجودی که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ هیچ معبودی به جز او نیست. ﴿إِلَه﴾ را معبود معنا کنید. ﴿إِلَه﴾ یعنی هر آن موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را دست او می‌دهد، سررشته زندگی‌اش را به او می‌سپرد، او را دست باز و مطلق العنان در زندگی خود قرار می‌دهد، این را در اصطلاح قرآنی می‌گویند ﴿إِلَه﴾.

آن کسانی که هوای نفس را سررشته‌دار زندگی خود می‌کنند، اله‌شان هوای نفسشان است. آن کسانی که یک انسان سرکش و متجاوز را در امور زندگی خود، دستش را باز می‌گذارند، اله‌شان همان شیطان است. آن کسانی که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ به‌طور بی‌قید و شرط تسلیم می‌شوند، اله‌شان همان سنت و عقیده پوچ است. هر چه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی‌قید و شرط دستش باز باشد و حکومت و تحکم بکند، او ﴿إِلَه﴾ است.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۸، ص ۲۲۷.

۲. همان، جلسه ۸، ص ۲۲۸.



اینجا می‌گوید که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هیچ معبودی به جز او نیست. یعنی چه نیست؟ یعنی در دنیا نیست؟ هزاران معبود بود در دنیا! سید و شصت تا در خود کعبه آویزان و قرار داده شده بود، سید و شصت عروسک! همین قدر هم عروسک‌های جاندار در دنیا داشتند فرمانروایی می‌کردند. چطور الهی نیست؟! یعنی اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، اله حقیقی نیست؛ یعنی هر کس دیگر را غیر از الله به الوهیت، به آن معنایی که گفتیم، به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی انجام دادید.^۱

همه در مقابل او بندگان و بردگانند. همه در مقابل او اسیر قدرند. همه باید فرمان او را ببرند. هیچ کس حق ندارد سرش را به پای دیگری بگذارد، همچنانی که هیچ کس حق ندارد پایش را روی سر دیگری بگذارد.^۲



۱. همان، جلسه ۸، ص ۲۲۸.
۲. همان، جلسه ۸، ص ۲۳۶.

سطر هشتم

توحید در زندگی

جزء ۸

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أنعام، آیه ۱۶۲

- جهت زندگی‌ات به کدام سمت است؟
- اصلاً مگر زندگی، جهت دارد؟!



هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ
 آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
 ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ
 ﴿١٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا
 أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
 فَلَهُ عَشْرَ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ
 لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنِّي هَدَىٰ رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا
 مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ
 سُكُوتِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
 أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ ابْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ
 وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ
 رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي
 جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِيَبْلُوكُمْ فِي مَاءِ اتِّكُمُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾



حفظ كريم



قرآنت تحفيق



﴿قُلْ﴾ [ای پیامبر] بگو: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [حال که خدا پروردگار همهٔ جهانیان است و همهٔ نیازهایشان را پاسخ می‌دهد،] من نیز تمام نماز و عبادت‌ها و مناسک و زندگی و مرگم فقط بخاطر پروردگار جهانیان است؛ [به عبارت دیگر همهٔ افعال فردی و اجتماعی‌ام را فقط به خاطر خدا و در جهت او انجام می‌دهم.] ﴿لَا شَرِيكَ لَهٗ﴾ بدون اینکه هیچ کس دیگری را در نیت و هدفم شریک او کنم ﴿وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ﴾ و به این کار امر شده‌ام. [رهبر الهی چیزی بیش از مأمور از سمت خدا نیست و هرچه امر شده است، انجام می‌دهد.] ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ و اصلاً خود من [بیش از بقیه] باید تسلیم دستورات خدا باشم. [و همچنین تمام امورم براساس دستور خدا و برای او باشد.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم



دویی از خود بیرون کردم، یکی دیدم دو عالم را

یکی جویم یکی گویم یکی دانم یکی خوانم

هرچیزی خالص آن خوب است؛ شیر، خالص آن، عطر، خالص آن، عسل، خالص آن، حتی آب، خالصش خوب است، و از همین روست که خداوند به پیامبر فرمود: **﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ﴾** بگو من فقط برابر یکی خم و راست می‌شوم و اصلاً عباداتم همه از برای یکی ست و زنده ام اگر، به عشق یکی است و مرگم به خاطر اوست.

یعنی به خاطر او می‌میرم، کشته و مرده‌ اویم و نه مثل دیگران که کشته و مرده‌ ثروتند و یا می‌میرند برای شهرت و یا می‌میرند برای هر چیز دیگر.

من اما؛ می‌میرم برای خدا، خدایی که **﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾** یعنی پرورنده و پروردگار هر چیز و هرکس است. همو که از کرم ابریشم، پروانه و از ذغال سنگ، الماس و از شن، مروارید می‌سازد. پس همان که حافظ می‌گفت:

نثار روی توهر برگ گل که در چمن است

فدای قَدِّ توهر سرؤبن که بر لبِ جوست





توحید اسلامی همان آلفی‌ست که بعدش ب می‌آید و پ می‌آید و چ می‌آید، تا ی می‌آید. این جور نیست که بگویی خدا یک است و دو نیست و تمام بشود قضیه. خدا یک است و دو نیست معنایش این است که در تمام منطقه وجود خودت، شخصاً و جامعه‌ات، عموماً جز خدا کسی حق فرمانروایی ندارد.

خدا یک است و دو نیست، معنایش این است که تمام آنچه در اختیار داری از ثروت، تو و همه انسان‌های دیگر، برای خداست. شما عاریت‌داران و ودیعه‌دارانی بیش نیستید. چه کسی حاضر است موحد بشود حالا؟ شما ودیعه پول را دارید و بس، شما عاریه دارید. جناب عالی اگر پولی از طرف رفیق‌تان امانت دست‌تان باشد، چه کار می‌کنید؟ منتظرید ایشان حواله بدهد، آقا، ده تومان از این پول را بده به آن بچه، به آن پیرمرد، به آن بیگانه، به آن خویش، ده تومان از این پول را ببند از فلان صندوق، ده تومانش را اصلاً بسوزان!

وقتی که انسان مسلمان شد، همه چیز برای او مقدمه است، وسیله است. برای چه؟ وسیله چه؟ وسیله رسیدن به جهانی پهن‌تر - نمی‌گویم جهان بعد از مرگ - جهان فکر و بینش و دید خود انسان که به وسعت خدا وسیع و گسترده است. همه چیز برای

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۹، ص ۲۵۶.



انسان وسیله هستند، برای اینکه انسان بتواند رضای خدا را به دست بیاورد. زندگی دنیا، پول دنیا، آسایش دنیا، محبت‌های دنیا، برایش ارزش و اصالت ندارد. آن وقتی برایش ارزش پیدا می‌کند که در راه خدا باشد، ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ اما اگر چنانچه این محبت، این مال، این مقام، این زندگی، این فرزند، این آبرو، این حیثیت، در راه خدا و در راه وظیفه نبود و قرار نگرفت، برایش هیچ قیمتی و ارزشی ندارد. دنیا و آخرت به هم دوخته است در طرز فکر اسلامی و برای یک مسلمان، دنیا آخری ندارد. در نظر آن شخصی که بندهٔ بندگان و بردهٔ موجودات ناقص است، دنیا محدود است؛ اما برای این، دنیا وسیع است. مرگ یک دریچه است که از این دریچه وقتی نگاه می‌کنی، آن طرف باغ‌ها و بوستان‌ها و دنیاها و گیتی‌ها و جهان‌هاست؛ لذا می‌بیند که فوقش این است که به این دریچه برسد، از این دریچه بگذرد، مهم نیست، مرگ برایش مسئله‌ای نیست. اینها جلوه‌هایی و گوشه‌هایی از توحید است.^۱



سطر نهم

عبادت انحصاری خدا

جزء ۹

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ
فَلَيْسَتْ جِبُوبٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

أعراف، آیه ۱۹۴

● انسان نیکوکار خیرخواه نیکاندیش
عذاب شده، دیده‌ای؟!



قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
 الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
 وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
 وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلًا
 خَفِيْفًا قَمَرَتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا لِئِنَّا اتَّيْنَا صَاحِبًا
 لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَاحِبًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ
 فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيَشْرِكُونَ مَا لَمْ يَخْلُقْ
 شَيْئًا وَهُمْ يَخْلُقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ
 يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ
 أَدْعَاؤُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَمِتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ فَاذْعُوهُمْ فَلَيْسَ تَجِيبُوا لَهُمْ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُمْ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آيْدٍ
 يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ
 يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾



حفظ كليم



قرآنت تحقیق



﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ آن کسانی که غیر از خدا، صدایشان می‌زنید [و از آن‌ها حاجت می‌خواهید و در خانه‌شان ضجه می‌زنید که کارتان را راه بیندازند]. ﴿عِبَادُ أَمْثَلُكُمْ﴾ قطعاً خودشان مثل شما بنده و نیازمندند. [نه نیاز خودشان و نه نیاز شما را نمی‌توانند پاسخ دهند]. ﴿فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ پس اگر شما [در حاجت خواستن از آن‌ها،] راست‌گو هستید [و گمان می‌کنید آن‌ها می‌توانند کاری برایتان بکنند!] پس آن‌ها را صدا بزنید و نیازتان را به ایشان بگویید و قاعدتاً باید حاجتتان را بدهند! [اما حتماً آن‌ها نمی‌توانند نیازهای شما را برآورده کنند؛ زیرا هیچ‌کسی غیر از خدا برطرف‌کننده نیازهای انسان نیست و همین دلیلی بر خدایی خدا در برابر دیگران است.]



ببینیم

بشنویم

بیاموزیم



ما گدایان خیل سلطانیم شهر بند هوای جانانیم
 شما هیچ دیده‌اید گدا برابر گدا سر خم کند؟! و یا دست دراز کند؟!
 هرگز. از این خنک‌تر هم مگر داریم؟! حال در نگاه قرآن کریم، عالم،
 گداخانه است و همه هرچه باشند و هرکه باشند، سرتاپا فقرند و
 سراپا نیاز؛ همچنانکه فرمود: **﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾**

بر این اساس هرکس به سراغ هرکس رفت، گویی گدایی سراغ
 گدایی رفته باشد. خالی اگر رفت، خالی هم برمی‌گردد؛ لذا فرمود:
﴿إِنَّ الدِّينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ جز خدا هرچه و هرکه را بخوانید
﴿عِبَادَ أَمْوَالِكُمْ﴾ بندگان هستند همچون شما؛ یعنی نادار و
 نیازمند. شک دارید؟ امتحانش مجانی است! **﴿فَادْعُوهُمْ﴾** آنان را
 بخوانید **﴿فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾** اگر راست می‌گویید
 باید شما را اجابت کنند؛ ولی زهی خیال محال.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود





اگر قرار شد توحید یک عقیده‌ای باشد که به دنبال خود تعهدی را و مسئولیتی را و تکلیفی را، برای معتقد به این عقیده به ارمغان می‌آورد، پس باید فهمید، و دانست که این تعهد و این تکلیف‌ها چیست بلاخره؟ آیا این تعهد در همین خلاصه می‌شود که ما به زبان یا به دل و به فکر، این عقیده را بپذیریم؟ یعنی خود اعتقاد، یک مسئولیتی است؟ یا حد و قلمروی این مسئولیت از منطقه فکر و دل بیرون‌تر می‌آید؛ اما در اعمال شخصی. مثلاً موحد یک سلسله تکالیفی را به مقتضای توحید بر دوش خود دارد، از جمله اینکه نماز بخواند، از جمله اینکه نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد، از جمله اینکه فرض کنید گوسفند را، ذبیحه را جز به نام خدا نکشد و از این قبیل، در همین حد خلاصه می‌شود؟ یا نه، تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است، مثل چه؟ مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین‌الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر، که این‌ها مهم‌ترین حقوق اساسی‌ست برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که تعهد توحید و مسئولیتی که



بارِ دوش موحد می‌شود، مسئولیتی است در حد تکالیف اساسی و حقوق اساسی یک جامعه.^۱

بنا بر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ چیز جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند. این اصل اول از قطعنامه توحیدی.^۲ اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حد شرک است یا خود شرک است، برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی بزرگ اجتماعی هستند، در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند، "بَرَّةٌ تَقِيَّةٌ"، با پروا، پرهیزکار، مراقب، اما این بلای بزرگ موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معدَّب، معاقب، مبتلای به نعمت خود قرار دهد، این حدیث است. چرا؟ برای خاطر این است که اطاعت غیرخدا، عبودیت غیرخدا منافی است با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است.^۳



۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۱۰، ص ۲۷۴.

۲. همان، جلسه ۱۰، ص ۲۷۷.

۳. همان، جلسه ۱۰، ص ۲۷۹.

سطر دهم

اطاعت انحصاری خدا

جزء ۱۰

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهَيْبَتَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

توبه، آیه ۳۱

● تا به حال بنده و عبد انسان‌های دیگر شده‌ای؟!



ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مَنْ بَعَدَ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نجسٌ فَلَا يَقْرَبُوا
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَلَا أَوَّاتٍ خِفتُمْ عِيْلَةً
 فَسَوْفَ يُعْزِبُكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ أَرَأَيْتَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ
 حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ
 مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
 صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ
 النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
 يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ
 اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
 وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ
 مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
 لَأِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾



مفتي كليم



قرآنت تحقیق



[هیچ کس جز خدای یکتا را نباید پرستید و اطاعت محض فقط از آن خداست؛ اما اهل کتاب غیر خدا را عبادت و اطاعت کردند!] **﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾** اهل کتاب، علما و عابدانشان را در کنار خدا، به خدایی گرفتند [و با اینکه می دانستند این عابدان و علما، واقعاً مطیع دستورات خدا نیستند، از روی تعصبات گروهی و قبیلگی اطاعتشان کردند.] **﴿وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾** و حضرت مسیح فرزند مریم را هم به خدایی گرفتند [تا بتوانند از زیر دستورات خدا برای مبارزه و جهاد شانه خالی کنند. مسیح بن مریم خدایی شد که "فقط" مهربان است و بعد از او دیگر، گناهان انسان های بی ایمان بخشیده شده و نیازی به تلاش و مبارزه نیست.] **﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾** درحالی که فقط به آن ها دستور داده بودیم خدای یکتا را بپرستند [و این کارشان، شرک است] **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ، عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾** هیچ کسی که قابل پرستش باشد، غیر از او نیست و او از این چیزهایی که شریکش می کنند منزّه است [و نمی توان معبودی را، هم عرض او قرار داد و این را جزء دین دانست.]





زمین که پشت به خورشید می‌کند، شب می‌شود، شب که شد، آسمان غرق ستاره است و هر ستاره‌ای با چشمک زدن‌های خود، ما را به خود می‌خواند، و این درحالیست که تمامی این ستاره‌ها کار یک لحظه خورشید را نمی‌کنند!

نه روشنابخشند مثل خورشید، نه گرمابخشند مثل خورشید و نه حیات‌بخش. ولی همین زمین وقتی که روبه خورشید کرد و روز شد، از ستاره‌ها هیچ خبری نیست و تمام زمین غرق نور و صحن و صحنه جنبش و حرکت و تلاش و تکاپو خواهد شد.

بندگی خداوند دقیقاً رو کردن به اوست و در نتیجه، روز شدن و در نتیجه حیات و بالندگی است. به همین خاطر فرمود: **﴿وَمَا أَمْرًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾** و آدمیان مأمور نشدند جز به پرستش خداوند یکتا، همو که پاک و پالوده است از هر همتا و همراهی **﴿سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾** ولی به اسف کم نیستند کسانی که کسان دیگری را به خدایی می‌خوانند و تمام چشم امیدشان به دست آن‌هاست. این جماعت درست پا گذاشته‌اند جای پای پاره‌ای از اهل کتاب که دانشمندان خود را به خدایی خواندند! یا پیامبر خدا عیسی بن مریم را به خدایی گرفتند!





برای عبادت یک مفهوم وسیع‌تری در فرهنگ قرآن وجود دارد که ما باید آن مفهوم وسیع‌تر را پیدا کنیم و اگر خواستیم عبادت خدا بکنیم و عبادت غیر خدا نکنیم؛ یعنی اگر خواستیم موحد و پیرو اصل توحید باشیم، مراقب باشیم که ندانسته عبادت نوع دوم را درمقابل غیر پروردگار عالم انجام ندهیم. یعنی همان چیزی که بیشتر موحدین عالم با اینکه به گمان خود و در ظاهر امر، درمقابل غیر خدا تقدیسی انجام نمی‌دادند، سجده نمی‌کردند درمقابل کسانی یا اشیایی غیر خدا؛ با وجود این، در عمل، در فکر، در دل، در روح، عبادت غیر خدا را می‌کرده‌اند به معنای دوم.^۱

عدی بن حاتم طایی پسر حاتم معروف که البته مقام خود این عدی، از پدرش حاتم به مراتب بالاتر و ارجمندتر است. وقتی که وارد مدینه شد، رسول اکرم این آیه را بنا کرد خواندن به مناسبت اینکه زُنَّارِ^۲ را برگردن او آویخته دید. **﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا... ﴾** معنای آیه این است که مسیحیان و یهودیان، احبار و رهبان خود را، عالمان و زاهدان خود را، و مسیح بن مریم را پروردگاران و خدایان خود گرفتند؛ درحالی که خدای متعال فرمان داده بود به آنان که جز خدای واحد، کسی را عبادت نکنند. این آیه وقتی به گوش



۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۱۱، ص ۳۰۱.

۲. رشته ای که مسیحیان به وسیله آن صلیب به گردن می‌آویختند.

عدی بن حاتم رسید، رو کرد گفت: ای پیامبر خدا، این حرف درست نیست، ما کی احبار و رهبانمان برایمان خدا و ربّ محسوب شدند؟! کی آن‌ها را عبادت کردیم؟! اعتراض کرد به پیغمبر و به آیه قرآن.^۱

پیغمبر اکرم در جواب این تصور عدی بن حاتم، پاسخ داد که بله، در مقابل آن‌ها سجده نکردید - مفاد فرمایش پیغمبر را عرض می‌کنم - لکن آنچه آن‌ها گفتند، بی‌قید و شرط پذیرفتید؛ "وَلَكِنْ أَخْلَوْا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ" حرام‌های خدا را آن‌ها حلال وانمود کردند در نظر شما و حلال‌های خدا را حرام وانمود کردند و شما بی‌آنکه درصدد باشید واقع مطلب را بفهمید، آنچه آن‌ها گفتند، بی‌قید و شرط اطاعتشان کردید. عبادت این است، پروردگار و رب گرفتن یک موجود این است.^۲

همه انبیای عظام الهی آمدند تا مردم را موحد کنند. موحد کنند یعنی چه؟ یعنی زنجیر اطاعت غیرخدا را از دست و گردن آن‌ها باز کنند.^۳



۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۱۱، ص ۳۲.

۲. همان، جلسه ۱۱، ص ۳۳.

۳. همان، جلسه ۱۱، ص ۳۶.

سطر یازدهم

جامعه توحیدی

جزء ۱۱

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ الْعَزِيزُ
لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰدٍ
أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یونس، آیه ۶۸

● از فاصله طبقاتی و ویژه‌خواری برخی ناراحتی؟



با توجه به دشواری بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا
تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بََعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ
لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ *

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لَّهُ فُؤَادٌ لِّمَن تُوْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا ءَأَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ
شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

﴿١٦﴾ يَمُنُّ عَلَيْكَ أَنِ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ
يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنِ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾



حفظ کلمہ



قرآنت تحقیق



﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ ای مردم، [هیچ کدام از معیارهای پوچ بشری، معیار برتری شما بر هم و جواز غیبت و تعصب و تندی و سوءظن و... نیست. این گناهان که سبب اختلافات در جامعه است، همواره ریشه در توهم‌های پوچ برتری یک طائفه بر طائفه دیگر از مردم، با این معیارهای پوچ را دارد] ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾ همانا ما شما را از یک مرد و زن واحد خلق کردیم [و همه هم خون و برابرید] ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ و خودمان شما را در قالب ملت‌ها و قبیله‌ها تفکیک کردیم، تا این تفکیک باعث شناخت بیشتر شما از هم گردد [و نه اینکه عامل برتری طلبی بر یکدیگر باشد]. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ تنها معیار برتری و گرامی‌تر بودن نزد خدا [که برتری واقعی است]، تقوا است و با تقواترین شما، گرامی‌ترین نزد خداست. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ همانا خداوند دانا و باخبر [از همه چیز، از جمله ملاک‌های واقعی برتری شما نسبت به یکدیگر] است.





قیمت یک قطعه طلا را وزن آن تعیین می‌کند نه شکل آن.
 پیش زرگر، ملاک وزن است، نه شکل.
 ای بسا شکل، شکیل باشد اما وزنی نداشته باشد...
 و خدا زرگر عالم است و آنچه قیمت آدمی را تعیین می‌کند قیافه
 و ژست نیست، قبیله و قوم نه، تیره و نژاد نه، لهجه و زبان نه... بلکه
 وزن تقوای آدمی است که به آدمی وزانت می‌بخشد.
 تقوا، یعنی خود را نگاه داشتن، در نتیجه هر راهی رفتن، هر
 کاری نکردن، و هر جایی نبودن و در یک کلام، پسندیدن آنچه پسند
 جانان است.
 و خداوند می‌گوید: ملاک من همین است، و این یعنی، ملاک
 شما هم همین باشد.





توحید به معنای یک خدا قائل بودن، تدبیر و خلق و آفرینش و اداره جهان را از یک خدا دانستن و ضامن نفی طبقات اجتماعی است.^۱ جامعه توحیدی، یک جامعه بی طبقه است. یک جامعه ای است که گروه های انسان ها در آن جامعه از یکدیگر بر حسب حقوق و مزایا جدا نشدند. همه در یک مسیر و با یک نوع امکانات و با یک نوع حقوق زندگی می کنند و حرکت می کنند.

این مسئله خیلی مهمی است که اگر چنانچه خالق و معبود یکی شد، ناگزیر انسان ها در یک طبقه و یک ترازند، همه از یک اصل و یک ریشه آفریده شده اند. هیچ کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری حقوقی باشد، بهره مند نیست. این را هم دقت کنید! نه اینکه از مزیتی برخوردار نیست؛ چرا، ممکن است انسان هایی بر اثر شرایطی، یک استعداد خاصی پیدا کنند. خب یک مزیتی شد. یک نفر ممکن است از لحاظ شرایط خلقتی جوری به وجود آمده باشد که نابغه باشد، ممکن است کسی از پدر و مادری تولید شده که با استعداد است. یکی کم استعدادتر است، یکی نیرومندتر است، یکی ضعیف تر و لاغرتر است، یکی زیباتر است، یکی زشت تر است. پس این اختلافات هست؛ اما این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست.^۲

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۱۲، ص ۳۳۸

۲. همان، جلسه ۱۲، ص ۳۴۱



وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه یک صنفند، یک گروهند، یک طبقه‌اند، برادر و در کنار همدند؛ یعنی بندگان خدا در یک ترازند، در دو تراز نیستند. از جمله معنای خدا یک است و دو نیست، این است.^۱

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَمُّكُمْ﴾ این حکم قاطع اسلامی است در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ گرمی‌ترین شما در نزد خدا، باتقواترین است. یعنی از یک طبقه‌ای بودن، وابسته به خانواده‌ای بودن، وابسته به یک سلسله و تیره‌ای بودن، موجب گرمی‌تر بودن نیست. و تازه نکته جالب‌تر و باریک‌تر اینجاست؛ آن‌هایی که باتقوا هستند، که بالاتر از دیگرانند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. اینجور نیست که آدم‌های باتقوا یک پول بیشتری بگیرند، یک حقوق بیشتری داشته باشند یا از حقوق اجتماعی بیشتری و بهتری برخوردار باشند، نه، نه خیر؛ اینجور نیست.^۲



۱. همان، جلسه ۱۲، ص ۳۴۰

۲. همان، جلسه ۱۲، ص ۳۵۰

سطر دوازدهم

تأثيرات روانی توحيد

جزء ۱۲

يَلْصَحِي السَّجْنَءَ رَبَّابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

يوسف، آیه ۳۹

- با اضطراب، دلهره و ترس چه می‌کنی؟
- درمانی برایش سراغ داری؟



وَاتَّبَعَتْ مَلَءَاءِ أَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ
 نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ
 أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَصَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابُ
 مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا مِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ
 إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ
 سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَصَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا
 أَحَدَكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرَ فَیُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
 الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فَضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ لِلَّذِي
 ظَنَّ أَنَّهُ بِنَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ
 الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ
 ﴿٤٢﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
 سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَىٰ بَسِ
 يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾



مغفلة كليم



قرآنت تحقیق



[حضرت یوسف در زندان به دو نفری که تعبیر خواب از ایشان خواستند، فرمود: ﴿يَصْحَبِي اللَّسَانُ﴾ ای دو نفر هم‌بندی‌های من در زندان، [عقل و وجدانتان را قاضی کنید؛] ﴿ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرًا﴾ آیا بنده چند ارباب بودن بهتر است [که هرکدامشان نظر و دستور خودش را داشته باشد؟] ﴿أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ یا بنده خدای واحد بودن بهتر است که او حریف همه چیز هست [و اگر دستور او را اطاعت کنید، همه چیز را خود او حل می‌کند؟]

معلوم است که دومی بهتر است و هیچ راه دیگری هم برای انسان متصور نیست. هرکس راه دیگری نشان دهد، درحال فریب‌ندگان است. مُشْرک، دچار خوف و به‌هم‌ریختگی است؛ اما انسان موحد آرامش دارد.]





مصلحت دیدن آن است که یاران همه کار
بگذارتند و خَمِ طَرَهُ یاری گیرند
بچه‌ها را ببین! بادبادک‌ها را که هوا می‌کنند، تنها و تنها به یک نخ
می‌بندند، نه به چند نخ، وگرنه بالا نمی‌رود؛ بلکه از هم گسسته و
بریده هم می‌شود.

قصه آدمی هم همین است، اوج و عروجی پیدا نمی‌کند مگر
آنکه تنها به یکی بسته باشد و بس، و آن هم خداست.

به همین خاطر یوسف به هم‌زندانی‌های خود گفت: ﴿عَزَّيْبُ
مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ یعنی آدمی بله قربان‌گوی
یکی باشد بهتر است؟ یا بله قربان‌گوی بسیار؟! آرامش آدمی کی و
کجاست؟ و آسایشش در کدام؟





انسان موحد از جمله تأثیراتی که روح او از ناحیه و قبل توحید می‌برد، یکی این است؛ دارای وسعت افق دید می‌شود. موحد از تنگ‌نظری‌ها، از کوتاه‌بینی‌ها، از نزدیک‌بینی‌ها آسوده و راحت است. آدم موحد نمی‌گوید من در این میدان شکست خوردم یا جبهه‌ما، در این زمینه عقب نشست و کار به زیان ما تمام شد. او این قدر نزدیک‌بین نیست. او می‌داند که فکر توحیدی به درازای عمر بشر دارای قلمرو است عمر بشریت؛ با مقیاس عمر بشریت، ده سال و بیست سال و پنجاه سال و صد سال، یک لحظه و یک دقیقه بیش نیست. به بیان دیگر و از دیدگاه دیگر، آدم موحد افق دیدش در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه نمی‌شود، متوقف نمی‌گردد. آدم موحد در مقابل خود وقتی نگاه می‌کند، درکنار نیازهای مادی، ده‌ها نیاز، صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را می‌بیند. تمام ذهنش و فکرش و حواسش، منحصر و متوقف نیست در نیازهای پست و حقیر و کوچک، آن‌گونه که انسان‌های در باطن مادی اگرچه در ظاهر الهی، در ظاهر معنوی، خودشان را در آن محبوس و زندانی کرده‌اند.^۱

از جمله تأثیرات توحید در روان یک موحد این است که ریشه‌ترس را در او می‌خشکاند.^۲ شما در طول تاریخ نگاه کنید تا ببینید

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۱۳، ص ۳۶۰.

۲. همان، جلسه ۱۳، ص ۳۶۲.



چه چیزهایی موجب شد که طرفداران حق در اقلیت قرار بگیرند، آنجا که در اقلیت قرار گرفتند. چه چیزی موجب شد که مردمی که حق را شناخته بودند، دنبال حق نروند. آنجا که مردم حق شناسی دنبال حق نرفتند. چه چیزهایی موجب شد که مردمی دست به جنایات بزرگی بیالایند، آنجایی که می بینید مردمی دست به جنایاتی آلودند. غالباً وقتی که پیگیری و تحقیق و مطالعه می کند آدم، می بیند که منشأ این همه ترس است، ترس!

مهم ترین تأثیر روانی توحید در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف، در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می دهد، از دشمنان این راه نهراسد. نمی گویم ضعف اعصاب نداشته باشد، گاهی هم دلش اضطرابی پیدا نکند، نه؛ ترس فعال نداشته باشد، بیم فعال نداشته باشد؛ ترس و بیمی که او را از پیمودن راه خدا بازدارد، در وجود او نباشد. این ترس ها، این بیم ها، این هراس هایی که جلوگیری از فضیلت هاست، زمینه بسیار خوب رشد نامردمی هاست.^۲



با صدای استاد سید علی خامنه ای بشنوید.

۱. همان، جلسه ۱۳، ص ۳۶۳.

۲. همان، جلسه ۱۳، ص ۳۷۱.

خلاصه فصل



نگاهی به فصل توحید و جهت حرکت

قدرت ایمان وابسته به آن منبعیست که انسان به آن مؤمن است. آن منبع است که تکیه‌گاه انسان و سبب قدرتمندی او می‌شود. در نگاه اسلامی "توحید" یعنی آن خدایی که مسلمان خودش را به آن متکی می‌داند، و او را تنها قدرت موثر در جهان قلمداد می‌کند. حال باید پرسید این توحید چه تعهدات و چه مسئولیت‌هایی را بر دوش مؤمن می‌گذارد؟ به بیانی دیگر، آیا توحید یک معنای خشک بدون روح و فقط یک امر ذهنی است یا اینکه لوازم و امتدادات واقعی و زندگی‌ساز دارد؟

وقتی ایمان به خدای واحد در انسان ایجاد شد، دیگر همه اعمال و رفتارها باید به سمت خدا باشد. به عبارت دیگر جهت زندگی‌اش باید تغییر کند. تغییر جهت زندگی، اولین و مهم‌ترین ثمره توحید در زندگی است.

اگر جهت زندگی انسان به سمت خدا تغییر کند، دیگر در برابر غیرخدا، اظهار خضوع و کوچکی نمی‌کند. او که همه را نیازمند خدا می‌داند از خودش می‌پرسد: کسانی که خود نیازمندند، چگونه می‌توانند نیاز دیگران را برطرف نمایند؟!

به عبارت دیگر، انسان فقط باید خدا را بندگی کند و هیچ چیز دیگری را در این بندگی شریک نکند. اگر انسان برای رفع نیازهایش، به غیرخدا رجوع کرد، رفته‌رفته مطیع و بنده غیر او می‌شود.



از آنجا که جلوهٔ تائّم و تمام عبادت، اطاعت است؛ انسان موحد نباید غیر خدا را اطاعت کند.

حتی خود پیغمبران نیز به دلیل اینکه مأمور اجرای سخن و طرح خدای متعال در روی زمین هستند، اطاعتشان واجب است. علماء و دانشمندان نیز تا آنجایی که سخن خدای متعال را پیگیری نمایند، سخنشان نافذ است و اگر همین علما و دانشمندان مردم را به خود دعوت نمایند، هرگز نباید از آنان اطاعت نمود.

اختلاف طبقاتی و ایجاد طبقهٔ ویژه، حاصل زندگی غیرموحدانه است. آنانی که در برابر چپاول گران سکوت می‌کنند و سر تعظیم فرود می‌آورند؛ در واقع با این کارشان فریاد اطاعت از غیر خدا را سر داده‌اند. در حالی که انسان موحد، تنها قدرت موثر در جامعه را خدا می‌داند و تنها از او تبعیت و اطاعت می‌کند.

توحید در عین تاثیرگذاری در جامعه، در زندگی شخصی هر انسان نیز بشدت اثرگذار است. اگر کسی واقعا موحد باشد، دیگر از چیزی نمی‌هراسد. هیچ وقت دچار تشویش و اضطراب نمی‌شود، هیچ‌گاه امید خود را از دست نمی‌دهد. این انسان، وسعت نگاهش فراتر از زندگی با آسایش دنیوی می‌رود و همواره آرمان‌های بزرگی مثل نجات مستضعفین عالم را در سر می‌پروراند.



فصل سوم

نبوت و قضا



سطر سیزدهم: فلسفه نبوت

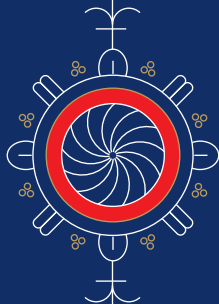
سطر چهاردهم: حرف اول و آخر انبیا

سطر پانزدهم: فاتحان تاریخ

سطر شانزدهم: بزرگترین مخالفین انبیا

سطر هفدهم: کارخانه انسان سازی

سطر هجدهم: لزوم اطاعت از پیغمبر



سطر سیزدهم

فلسفه نبوت

جزء ۱۳

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

ابراهیم، آیه ۱

● چشم بینا، عقل پا برجا و این همه علم بشری، چرا راه را
از چاه تشخیص نمی دهی؟



وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٣٦﴾

سُورَةُ اِبْرٰهِيْمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الرَّكِيْبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا
فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ
بَعِيدٍ ﴿٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ
اللَّهِ أَنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾



مفصلہ کتب



قرآنت تحقیق



﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴾ این قرآن، کتابی است که به تو نازل کردیم. ﴿ لِخُرُوجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ﴾ تا تو بتوانی به اجازه و کمک پروردگار این مردم، آن‌ها را از تاریکی‌های جهل خارج کنی و به نور رهنمون سازی. [فایده نور، روشن کردن مسیر است و نتیجه تاریکی، این است که انسان نداند چه باید بکند و کجا برود! برای اینکه بدانیم به چه سمتی باید برویم، به وحی الهی نیاز داریم. قرآن، همان نور هدایت‌کننده از طرف خدای متعال است.] ﴿ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾ این نور، مردم را به راه خداوندی هدایت می‌کند که همیشه شکست‌ناپذیر ستودنی است. [این مسیر هم بی‌نقص است و اگر همه جمع شوند، نمی‌توانند مانع رسیدن رونده این مسیر به مقصد شوند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم



دانه‌ها، بذرها، هسته‌ها زیر خاکند، آنجا تاریکی در تاریکی‌ست. آنچه باعث می‌شود این دانه‌ها زنده شوند و از دل آن‌همه تاریکی و تنگنا بیرون بزنند و به فضای نورانی و روشنایی برسند، همان قطره قطره‌های بارانی است که از آسمان فرو می‌بارد. یک کارِ باران همین است، می‌بارد تا دانه‌ها را حیات بخشد و از تاریکی‌ها به نور برساند؛ البته دانه‌هایی که باران را بپذیرند و در وجود خود جای داده و جاری کنند، وگرنه دانه‌هایی که به باران نرسند، یا باران به آن‌ها نرسد، یا برسد اما دریافت نکنند، در همان تاریکی‌ها می‌مانند و می‌پوسند.

حال قصهٔ ما آدم‌ها حکایت همان دانه‌هاست که اسیر این دنیای خاکی و پرظلمتیم. و آیات قرآن نیز همان قطره‌قطره‌های باراند که از دریای دانش الهی برخاسته و بر قلب آسمانی پیامبر فرود آمده تا دانه‌های وجود آدمیان را حیات بخشد و از تاریکی‌های نادانی و کفر و ظلم و فساد و گناه و پراکندگی بیرون بکشد و به عالم نور یعنی نور دانش، نور ایمان، نور صلاح و نور وحدت و یکپارچگی برساند. بنابراین آدمی منهای پیامبر وصف و حکایت دانهٔ بی‌باران را دارد.

روز باران است می‌رو تا به شب نه از این باران، از آن باران رب





نبوت یکی از اصول همهٔ ادیان است، اگر بشود به آن گفت اصلی از اصول دین، بلکه بالاتر باید گفت. اینکه عرض کردیم اگر بشود گفت اصلی از اصول دین، نه به این معناست که اصل بودنش را کسی انکار نکند، نه؛ بلکه بالاتر از اصل، اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه‌ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که به وسیلهٔ پیام‌آوری از طرف خدای متعال رسیده، پس پیام‌آور و ازسوی خدا آمدن، این جزء عناصر ذاتی دین است. اصلاً قوام دین به این است.^۱

چرا باید پیامبری باشد؟ چرا باید کسی ازسوی پروردگار، کمر به هدایت انسان ببندد؟ مگر خود انسان نمی‌تواند؟ مگر دانش بشری و اندیشهٔ انسانی کافی نیست؟ پیغمبر چرا؟ پیام‌آوری میان غیب و شهود چرا؟^۲

دربارهٔ فلسفهٔ نبوت، خیلی صحبت نمی‌کنیم. یک کلمه است و آن یک کلمه این است که حواس انسان، غرائز انسان و خرد انسان، برای راهبری و دستگیری انسان کم‌اند. یک سلسله موجودات با حواسشان ممکن است اداره بشوند. بعضی از حیوانات را شاید به این صورت سراغ داریم که این‌ها فقط از حواس خودشان مایه می‌گیرند؛ حواس ظاهری.^۳

۱. طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن، جلسهٔ ۱۴، ص ۳۸۳.

۲. همان، جلسهٔ ۱۴، ص ۳۸۶.

۳. همان، جلسهٔ ۱۴، ص ۳۸۷.



[اما انسان به] یک نیرویی بالاتر، یک هدایتی قوی‌تر و عمیق‌تر از هدایت حس، از هدایت غریزه، از هدایت عقل لازم دارد. این هدایت می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌آید با حس شما رقابت می‌کند؟ می‌آید با غریزه شما مخالفت می‌کند؟ می‌آید سر عقل را به سنگ می‌زند؟ ابداً. او می‌آید تا عقل را راهنمایی کند، تا عقل را پرورش بدهد، تا عقلِ دفن‌شده را از زیر خروارها خاک بیرون بیاورد.^۱ فرعون دوست نمی‌دارد که مردم دارای عقل باشند، دوست نمی‌دارد که انسان‌ها بفهمند؛ چون اگر بفهمند، او وجودش باطل و افسانه خواهد شد.^۲ پس دین می‌آید برای چه؟ برای هدایت عقل. برای دست‌گیری عقل، عقل هست، اما وقتی هوس در کنارش باشد، نمی‌تواند درست قضاوت کند. عقل هست، ولی وقتی طمع پهلو به پهلویش باشد، نمی‌تواند درست ببیند. وقتی غرض در کنارش است، نمی‌تواند درست بفهمد. دین می‌آید هوس‌ها را، هواها را، طمع‌ها را، ترس‌ها را، غرض‌ها را از عقل می‌گیرد. عقلی سالم کامل را تقویت می‌کند، تأیید می‌کند تا او خوب بفهمد.^۳



۱. همان، جلسه ۱۴، ص ۳۹۱
۲. همان، جلسه ۱۴، ص ۳۹۲.
۳. همان، جلسه ۱۴، ص ۳۹۵.

سطر چہار دہم

حرف اول و آخر انبیاء

جزء ۱۴

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

نحل، آیہ ۳۶

● خلاصہ حرف تمام انبیا راتا بہ حال شنیدہ ای؟



وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ
 نَحْنُ وَلَا آبَاءُ آبَائِنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا
 فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
 فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
 فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ
 ﴿٣٦﴾ إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ
 مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ
 اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ
 لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لَيْسَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ
 أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
 مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجِرًا آخِرَةً أَكْبَرُوا
 كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾



حفظ كليم



قرآنت تحقیق



﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ در هرامتی، رسولی مبعوث کردیم [تا پیام ما را به آن امت برساند که آن پیام عبارت است از:] ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصَّلُوتَ﴾ فقط خدا را عبادت و اطاعت کنید و هرگز از طاغوت تبعیت و اطاعت نکنید. [در طول تاریخ، در کنار دعوت به توحید و بندگی خدا، امر به اجتناب از پیروی طاغوت، شعار واحد همهٔ رسولان الهی بوده است. طاغوت همان کسی است که در برابر خدا طغیان کرده، یعنی بندگی خدا را نپذیرفته و دیگران را به اطاعت و بندگی خود فرامی‌خواند.] ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ﴾؛ [بعد از دعوت انبیا،] بعضی از امت‌ها را خدا هدایت کرد، [آن‌ها راه راست را انتخاب کردند و با پیروی از رسولشان، با طاغوت مبارزه کردند و به بندگی خدای واحد رسیدند.] ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ﴾ و بعضی از امت‌ها یا مردم، عاقبت گمراه شدند [و سرانجامشان عذاب شد!] ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ به همین خاطر در زمین سفر کنید تا ببینید در طول تاریخ، سرانجام آن‌هایی که دعوت انبیا را تکذیب کردند، چه شد. [سفر کنید و ببینید که عاقبتشان چیزی جز نابودی و هلاکت نبود.]





شاد از وی شو، مشواز غیرِ وی او بهار است و دگرها ماه دی
 شما بهار را دیدید و دیدید که چگونه دشت و دمن و صحرا را خرم و
 سبز می‌کند و از دل چوب‌ها چه شکوفه‌های نرم و لطیف و سپیدی
 سر می‌زند و هوا چه طراوت و چه لطافتی پیدا می‌کند! دی ماه هم
 که زمستان است دیده‌اید و چه سرد، چه خشک و شکننده!

هرچه جز خداست، درست وصف دی‌ماه را دارد، یعنی تو را سرد
 و افسرده می‌کند. و خدا بهار جان‌هاست، یعنی شادی تو، طراوت
 تو، شکفتن و شکوفایی تو، تنها و تنها در گرو اوست. لذا تمام انبیا
 آمدند تا زلف بشر را به زلف او گره بزنند و دست بشر را از دست
 غیر خدا بیرون بکشند.

هرکجا جمع و جماعتی بود، یکی از پاک‌ترین بندگان خود را
 فرستادیم تا به آنان بگوید: خدا را بنده باشید و در بند غیر خدا
 نباشید و دست بگذارید در دست او که بالاترین دست‌هاست.
 خوشبختانه پاره‌ای تمکین کردند و از این هدایت الهی برخوردار
 شدند و شوربختانه پاره‌ای هم نه، و سکه گمراهی به نام آن‌ها حک
 شد. بیا و بین چه سرنوشت شومی یافتند و چه شام دیجوری!

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود راهی به سوء عاقبت، اینک مخیری





آن کاری که انبیای عظام الهی می‌خواهند انجام بدهند، یعنی ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک‌آمیز و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع، این کارها را -که هدف‌های انبیا- است، از کجا شروع می‌کنند؟ مسئلهٔ نقطهٔ شروع، مسئلهٔ بسیار مهمی است.^۱

نقطهٔ شروع کارشان عبارت بود از: بیان لب و مغز و اساس و روح مکتبشان. انبیا در شروع انقلاب و رستاخیز اجتماعی و عقیدتی، با مردم مجامله نکردند هرگز. چنین نبوده است که یک مدت زمانی مردم را سرگردان کنند با یک حرف‌های دیگری، با یک شعارهای دیگری، و بعد از آنی که یک مقداری موفقیت پیدا کردند، بعد آن شعار اصلی را در میان بگذارند، نه؛ از اول با صداقت و با درستی و راستی، آن هدف واقعی و نهایی خود را بیان کردند و آن چه بود؟ آن هدف عبارت بود از توحید.^۲

توحید همه چیز مکتب انبیاست. اعتقاد به توحید و وجود خدا و وحدانیت خدا هم تأمین‌کنندهٔ هدف نهایی و غایی انبیاست و هم اینکه آن محیطی را که برای انسان‌سازی لازم می‌دانند، برای پیاده کردن کارخانهٔ آدم‌سازی، توحید بهترین و گویاترین شعار است. برای خاطر اینکه جامعهٔ توحیدی یعنی جامعه‌ای که در آن،

۱. طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن، جلسهٔ ۱۸، ص ۵۵.

۲. همان، جلسهٔ ۱۸، ص ۵۶.



خدا فقط آقایی و خدایی می‌کند. هیچ‌کس غیر خدا در آن خدایی نمی‌کند. هیچ موجودی در جامعه توحیدی، تحمیل و تکلیف و قانون‌گذاری برای دیگران ندارد. هیچ موجود دیگری در جامعه توحیدی، مردم را به اطاعت خود فرامی‌خواند، حتی پیغمبر؛ حتی پیغمبر که نماینده خداست.^۱

توحید و معرفت خدا هم مایه تکامل و تعالی روح انسان است که این هدف عالی و نهایی انبیاست و هم طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی، یک جامعه و نظام الهی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی‌طبقه، یک نظام بدون استثمار، یک نظام بدون ظلم است.^۲



با صدای استاد سید علی خامنه‌ای بشنوید.

۱. همان، جلسه ۱۸، ص ۵۷.

۲. همان، جلسه ۱۸، ص ۵۷.